



جسدي در بيابان

با شال است و کمتر از ۲۴ ساعت از مرگ زن جوان می‌گذرد. سرگرد به کبودی‌های دور میچ زن جوان اشاره کرد که دکتر درباره آنها گفت: این کبودی‌ها بعد از مرگ ایجاد شده و به نظرم، مقتول النگوهایي داشته که بیرون کشیدن آنها باعث این کبودی‌ها شده است. البته بعد از کالبدشکافی گزارش نهایی را می‌فرستم.

بعد از تحقیقات در محل، با دستور قاضی، جسد به پزشکی قانونی منتقل شد. روز بعد سرگرد وقتی به اداره رفت پرونده‌های فقدان ۲۴ ساعت قبل را بررسی کرد و تنها مشخصات يك نفر از آنها شبیه مقتول بود. زنی ۲۸ ساله به نام سولماز که برای خرید از خانه بیرون رفته و دیگر بازنگشته بود. شوهرش عصر دیروز ناپدید شدنش را به پلیس گزارش کرده بود.

سرگرد با شماره شوهر سولماز تماس گرفت و خواست به اداره آگاهی بیاید. حدود يك ساعت بعد مرد جوانی هراسان وارد اداره جنایی شد و سراغ سرگرد را گرفت.

کارآگاه به سمتش رفت و خودش را معرفی کرد. بعد هم به سمت اتاق تحقیق رفت و مرد جوان به دنبالش راه افتاد.

شما عکسی از همسرتان ندارید؟

دارم، چطور؟!

در پرونده نبود.

بله. دیروز که به کلانتری رفتم همراهم نبود اما امروز آورده‌ام. سرگرد عکس را از مرد جوان گرفت و با دیدن آن مطمئن شد جسد متعلق به سولماز است.

عکس را روی پرونده گذاشت و بعد از مکث کوتاهی گفت: متأسفانه همسران فوت شده است. دیشب جسدش در حاشیه شهر پیدا شد.

مرد جوان که از شنیدن این خبر شوکه شده بود، گفت: چقدر گفتم این طلاها بالاخره جانت را می‌گیرد، اما گوش نداد.

همسران اختلاف و درگیری نداشت؟

نه. او خیلی آرام و مهربان بود.

دیروز چه زمانی متوجه ناپدید شدن او شدید؟

ظهر رنگ زرد و گفت برای خرید به بازار می‌رود. عصر که به خانه آمدم هنوز برنگشته بود. چند بار به تلفنش زنگ زدم خاموش بود. فهمیدم اتفاقی برایش افتاده، به همین خاطر به کلانتری محل رفتم و شکایت کردم.

فکر نمی‌کنید نقشه‌تان برای قتل، خیلی بچگانه بود؟ شما به جرم قتل همسران بازداشت هستید و بهتر است واقعیت را بگویید.

شما

خوانندگان عزیز برای ما

بنویسید سرگرد میری از کجا فهمید

مرد جوان همسرش را به قتل رسانده و قصد

صحنه سازی دارد. اگر داستان را با دقت بخوانید

متوجه می‌شوید. دو دلیل برای افشای راز این قتل را

همراه با نام و نام خانوادگی به شماره ۰۰۰۱۱۳۲۴ پیامک

کنید. هر هفته به دو نفر از کسانی که پاسخ صحیح

بدهند، به قید قرعه

کارت هدیه ۵۰ هزار تومانی

اهدای می‌شود

در نزدیکی جاده‌ای دفن شده بود. ماموران تشخیص هویت زودتر به محل رسیده بودند. در حال بیرون کشیدن جسد بودند و دکتر بالای سرشان ایستاده بود تا زودتر جسد مقتول را معاینه کند.

افسر پاسگاه سراغ سرگرد آمد و گفت: تحقیقات تا اینجا بی نتیجه بوده و فقط می‌دانیم جسد متعلق به يك زن جوان است. به خاطر این‌که در این منطقه گزارش فقدان نداشتیم، احتمال می‌دهم از جای دیگری به اینجا منتقل شده است.

ماموران تشخیص هویت پیکر زن را از زیر خاک بیرون کشیدند. مقتول زنی حدود ۳۰ ساله بود که پیراهن و شلوار جین به تن داشت. وضعیت جسد نشان می‌داد حدود ۲۴ ساعت از مرگش گذشته است. پزشک معایناتش را آغاز کرد و سرگرد در این فرصت به بررسی اطراف محل کشف جسد پرداخت. رد لاستیک خودرویی از کنار جاده تا نزدیکی محل کشف جسد دیده می‌شد. رد کشیدن جسد روی زمین هم وجود داشت و این نشان می‌داد، يك نفر جسد را از ماشین بیرون کشیده است.

بعد با پیرمرد چوپان صحبت کرد اما او هم اطلاعاتی که برای کشف قتل مهم باشد، نداشت.

سراغ دکتر رفت شاید او سرنخی داشته باشد. دکتر در حالی که وسایلش را جمع می‌کرد، گفت: علت مرگ خفگی با طناب

هوا گرگ و میش بود و مش رضا در حال بازگرداندن گوسفندان به آغل بود. پاهایش از خستگی توان قدم برداشتن نداشت. با چوب دستی‌اش گوسفندان را می‌کرد که سریع تر حرکت کنند. یکی از سگ‌ها از گله فاصله گرفت و بعد صدای واق واق کردنش سکوت دشت را شکست. مش رضا نگاهی به سگ انداخت. پنجه‌هایش را روی زمین می‌کشید. به سمتش رفت با دیدن دست زنی که از خاک بیرون افتاده بود، شوکه شد. کمی نزدیک تر رفت. معلوم بود تازه آنجا دفنش کرده‌اند. گله را به سمت آغل می‌کرد و بعد به خانه رفت. می‌ترسید موضوع را به پاسگاه بگوید، برایش دردسر شود. از طرفی هم آن صحنه از جلوی چشمانش دور نمی‌شد. تصمیم خودش را گرفت و شال و کلاه کرد و راهی پاسگاه شد. چند دقیقه بعد مش رضا و افسر نگهبان در محلی که دست را دیده بود از ماشین پیاده شدند.

مامور جوان که به حرف‌های مرد چوپان شک داشت پشت سر او راه افتاد. وقتی به محل رسیدند پی برد پیرمرد درست دیده است.

سریع با قاضی جنایی تماس گرفت و ماجرا را خبر داد. قاضی از او خواست تحقیقات اولیه را انجام دهد تا تیم جنایی در محل حاضر شود. عقربه‌های ساعت ۱۰ شب را نشان می‌داد که سرگرد میری خودش را به آنجا رساند. جسد در حاشیه شهر و

کتابخانه

قاتل تصور نمی‌کرد

صحنه سازی اش

برای فرار از

مجازات

قتل همسرش

خیلی زود

توسط کارآگاه

فاش شود

کتابخانه

گفت و گو با دختری که برای تامین هزینه‌های مواد مخدرش سرقت می‌کرد

از دانشگاه مالزی تا بساط مواد مخدر

بله. پدر و مادرم برای خودشان کسی هستند. پدرم تاجر است و مادرم پزشک. من در زندگی هیچ کمبودی نداشتم و تنها فکرم درس خواندن بود. دیپلمم را که گرفتم به یکی از دانشگاه‌های معتبر مالزی رفتم، لیسانس معماری‌ام را در آنجا گرفتم و يك سال بعد تصمیم گرفتم برای ادامه تحصیل به یکی از کشورهای اروپایی بروم. همه کارهایم را انجام دادم و در دانشگاه مورد نظرم در مقطع فوق لیسانس رشته دلخواهم

هیچ وقت تصور نمی‌کرد روزگار کاری کند که او را از کرسی دانشگاه‌های خارج از کشور به همدستی با يك سارق حرفه‌ای برساند. يك عشق زودگذر روزگارش را به باد داد و زندگی‌اش را خراب کرد. دانشجوی فوق لیسانس کشورهای خارجی حالا به اتهام سرقت بازداشت شده است. دختر جوان از جزئیات سرقت‌ها و اتفاقاتی که برایش رخ داد می‌گوید.

به نظر می‌رسد از خانواده ثروتمندی هستی؟

پذیرش گرفتم. آن زمان با پسری آشنا شدم که به شدت دل به او باخته بودم. به او قول دادم در تمام مدتی که در حال تحصیل هستم به او پایبند باشم و برای تحصیل به دانشگاه مورد نظرم رفتم، اما نتوانستم دوری‌اش را تحمل کنم و با این‌که در این مدت مدام باهم در ارتباط بودیم اما به خاطر او درس و دانشگاه را رها کردم و به تهران برگشتم.

ویسر مورد علاقه‌ات چه کرد؟

هیچ. چند ماه بعد مرا رها کرد. من صدمات زیادی از کامران خوردم. هم درس‌م را رها و کلی ضرر مالی کردم و هم این‌که در زمانی که با او دوست بودم معتاد شدم. یعنی کامران مرا با اعتیاد آشنا کرد. فتن کامران بزرگ‌ترین

روایت